

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از بحث اراضی یک مقداری خارج شدیم به خاطر اهمیتی که قسمت خیبر داشت و نقلی که شده بود حالا وارد این بحث بشویم،
عرض کردیم چون کتاب ها زیاد نوشته شده و مسئله خیبر در این کتاب حتی بخاری در چند کتابش آمده، اولین جایی که من دیدم
کتاب مزارعه است یا الحرث و المزارعة، کاشتن و مزارعه، بعد در کتاب شروط دارد، در کتاب مغازی دارد، در حرث و مزارعه
عبارات مختلف، دیگه حالا از بخاری بگیرید تا به بقیه بروید، یعنی می خواهم بگویم که خیلی فراوان است این مسئله متعرض
شدند و بحث من الان چون در این جا عرض کردم گاهی این بحث های لغت من و تویی و به قول قدیمی ها حیدری نعمتی می گیرد
من خیلی نمی خواهم این بحث را حیدری نعمتی بکنم فقط متصدی این قسمت هم هستم که خود عامه در این مسئله خیلی کلماتشان
مضطرب است و این هم برای ما واقعا روشن نیست که این به چه صورتی قرار داده شده و سرّ این جریان چیست نمی دانم، عرض
کردم هنوز روشن نیست.

یک حدیثی را از ابن عباس خواندیم دیروز از این کتاب تاریخ مدینه ابن شبه که اعطانا النبی نصیبنا من خیبر، خیلی عجیب است و
ابوبکر و عمر، این هم خیلی عجیب است چون معروف است که ابوبکر و عمر منع کردند گفتند این به شما ها نمی رسد. این احتمال
می دهم چون بعدش هم دارد غیر أن الناس كثروا علی عمر، زیاد شدند، این احتمال می دهم خیبر نبوده، خمس، نصیبنا من الخمس
بوده، این را در این کتاب آورده من خیبر، نصیبنا من الخمس بود، شبیه این مضمون حالا چون دیگه نمی خواهم طولانی بشود در
کتاب شاید پریروز ها هم خواندم در کتاب خراج ابویوسف عن علی آمده، همین جا که از ابن عباس است آن جا هم عن علی که
ابوبکر و عمر نصیب ما را از خمس می دادند که بعد هم که مردم زیاد شدند عمر گفت مثلا این زیاد است، این مبلغ زیاد است، این
مطلب را آن جا دارد، فکر نمی کنم این روایت ابن حزم درست باشد.

بعد یک حدیث دیگری دارد من فقط یک قسمت هایی از هر حدیث، بعضی هایش هم که اصلا کلا نمی خوانم.

پرسش: کتاب چیست؟

آیت الله مددی: تاریخ مدینه ابن شبه، جلد ۱ صفحات از ۱۷۶ عرض کردم تا، از صفحه ۱۷۶ که قصه خیبر است دیگه هی بگویم صفحه و حدیث کذا، صفحه ۱۷۶ تا صفحه ۱۹۳ که خبر فدک، نزدیک بیست صفحه، از بیست صفحه سه صفحه کمتر، باز روایت دیگری دارد که پیغمبر اکرم اصلا خیبر را تقسیم کردند به، حالا چجوری هم تقسیم کردند واضح نیست، نوشته قسم برای اهل حدیبیه، کسانی که در صلح حدیبیه که در سال شش که وقتی می خواستند مکه بروند مشرکین مانعشان شدند به آن ها داد ولو در فتح خیبر حاضر نبودند، آن وقت در این جا عددش را معین نکرده چقدر است اهل حدیبیه، این هم خیلی عجیب است یعنی پیغمبر از آن ور این می گوید اگر قریه ای را فتح کردند تقسیم می کنم یعنی تقسیم هم بین رزمنده ها، می گویند پیغمبر خیبر را داد به غیر رزمنده ها، اهل حدیبیه که غائب هم بودند، قسم یا قسم لحیب الحدیبیه، حالا این حدیبیه شاید باشد، چون حدیبیه مصغر کلمه حدوه است، حدوه همین که گوژ، احذب انسانی که گوژپشت است، برآمدگی زمین را حدوه می گویند، مثل گوژی که پشت سر انسان است، حدیبیه باید، قاعدتا چون مصغر آن است یعنی مثلا تپه ای، یک چیزی مثلا، این هم راجع به این قسمت که در این کتاب آمده که پیغمبر کسانی که اهل حدیبیه بودند، معروف در اهل حدیبیه ۱۴۰۰ نفر است، معروفش این طور است، حالا این جا بعضی هایش جور دیگه است، آن وقت این یک طرف قصه.

از آن طرف هم دارد که قسم یوم خیبر اعطی المسلمین من اهل حدیبیه

ظاهرش این است که پیغمبر اکرم مثلا خود ارض خیبر را به این ها داده، ظاهرش این طور است، می گویم ابهام های عجیبی دارد، از آن ور دارد که اعطی اهل خیبر خیبر علی أن یعملوها و لهم شطر الثمرة، آیا این معنایش این است که زمین خیبر مال مسلمان ها بوده مثل زمین خراجی، یهودی ها فقط کار می کردند، این شبیه زمین صلح می شود، مصالحه کردند زمین خیبر می شود مال رسول الله یا

مال مسلمین، حالا آن هم باز واضح نیست، آن وقت در یک روایت دیگر دارد این ها غالبا این روایت هایی که دارد غالبا مشکل
سندی دارند یعنی کسانی اند که در آن قصه حاضر نبودند. دیگر حالا بخواهم یکی یکی نکاتش را بگویم طول می کشد.

أَن عمر بلغوه أَن النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم قال في مرضه الذي مات فيه لا يجتمع في جزيرة العرب دينان، در جزيرة العرب دو
تا دین نباشد، حالا چون تعبیرش این است ففحص عمر عن الخبر في ذلك، این مثل همان بحث حجیت خبر واحد است، چون شنیده بوده
این شروع کرده بررسی کردن، این هم جز عجائب است یعنی واقعا، اولاً پیغمبر فقط در مرض موت این را گفتند، قبلاً نگفتند. بعد هم
خب قصه مرض موت ایشان، رحلت ایشان کاملاً مشخص است افرادی که بودند مثلاً عائشه می گوید سر حضرت روی سینه من بود،
این امر مشخص است، حضرت امیر دارد که روی سینه من بود، این امر مشخص است، حضرت امیر دارد که روی سینه من بود، در
نهج البلاغه دارد که سر حضرت در سینه من بود، این هم یکی از مشکلات

حتى وجد عليه السبب عن رسول الله، اگر سَبَّت بخوانیم سَبَّت به فتح باء، به معنای وثیقه، یک نوشته ای که روشن می کرد، سَبَّت
بخوانیم یعنی ثقه خبر داد، خیلی عجیب است، یا از عائشه سوال می کرد، چرا مثلاً این ها مراجعه به امیرالمومنین نکردند با این که تا
لحظات آخر با پیغمبر بودند.

من كان من اهل الحجاز يعني من اهل الكتاب عنده عهد من رسول الله فليات به أنفذ له عهده و اقره
اگر کسی دارد که پیغمبر برای آن گفته بماند من قبول می کنم و إلا فإن الله تعالى قد اذن في اجلائكم یعنی نکته بیرون کردن یهود به
خاطر این که پیغمبر فرمودند و عمر هم دقیقاً خبر نداشت، سوال کرد تا برایش ثابت شد یا ثقه به او خبر داد که بله رسول الله این طور
فرمودند. عادتاً این جور کلمات پیغمبر احتیاجی به خبر واحد ندارد یعنی کاملاً جا افتاده بوده بین مسلمان ها، این هم یک نحوه.

حالا چون من می خوانم یک نحوه اش این که پیغمبر فرمود لا يجتمع في جزيرة العرب دينان، این یکی از راه هایش بوده، باز راه
دیگری دارد که عبدالله پسر عمر می گوید که این خیبر دست یهودی ها بود تا من پدرم من را فرستاد برای خیبر، برای قسمت آن
چون نصف را معین بکنیم

فسحرونی، حالا خیلی عجیب است، این ها من را سحر کردند، یهودی های خیبر پسر عمر را سحر کردند و دلیلش هم این شد که دست من در رفت، حالا این چون روایتی که ازش نقل شده تقریباً بیخ انگشت شصت هم می گیرد، خود میچ هم می گیرد، در یک روایت هم از آرنج داریم که عبدالله ابن عمر گفت این ها من را چشم زدند پس من را بیرون بکنید، آن لا یجتمع فی جزیرة العرب دینان هم هست، این مسئله که عبدالله رفته و چشم خورده و رفته به پدرش گفته که بابا من را چشم کردند، آقایان من را چشم کردند فانتزعا عمر منهم، عمر خیبر را، خیلی آدم واقعا، این جا دارد (مبهم ۱۵:۱۰) باز در یک متنی دارد که در بخاری آمده شب خواب بودم به من حمله کردند، هم دستم هم پایم التوا، التوا پیچش است، فکر می کنم در رفتگی بوده، بعد هم عمر می گوید بله این پسر من رفته و این جور شده و بهش حمله کردند و دست و پاش مثلا در رفته و این را غیر از دشمن نمی دانیم، دشمن هم ظاهرا یهودند پس این ها را بیرون بکنیم، این هم یکی. دقت می کنید؟

پس یکی این که پیغمبر فرمود، یکی این که پسر ایشان را چشم کردند یا سحر کردند، یک متن دیگه هم باز در خود این ها آمده، پیغمبر در این جا این طور دارد، در یک متن دیگه. باز در این جا دارد پیذر یک متن دارد که خود پیغمبر از اول به این ها گفت. این جا در این صفحه ۱۹۰ که آخر های بحث است دارد: و یقاسمهم اموالهم علی نصف ما یخرج منه ففعل، علی أنهم یکنونون علی ذلک ما بدا لهم، فإذا اراد أن یخرجهم أخرجهم، سه تا نکته در این قسمت نقل شده، یک نکته اش این است که پیغمبر فرمود که دو تا دین نباشد، یک نکته اش این که بچه ایشان را چشم کردند، یک نکته اش هم این است که این پیغمبر از اول به این ها شرط کرده بود، یک نکته چهارم هم دارد در مجموعه عبارات این ها که چون وقتی که خیبر را گرفتند این نکته چهارم در این صفحه ۱۸۸ نقل می کند که اول که گرفتند فلما صارت الاموال بيد النبی و المسلمین لم یکن لهم من العمال ما یکفون امر الارض کشاورزانی که بتوانند، کارگرانی که بتوانند کار بکنند نبودند.

بعد حتی کان عمر و کثر العمال فی ایدی المسلمین و قووا علی عمل الارض

دیگه داشتند نیرویی که بخواهد این زمین را نگه داری بکند در اختیارشان بود و لذا دیگه دیدند احتیاج ندارند به دست یهود بدهند، برای این جهت بیرونشان کرد، این چهار تا علت، فعلا در همین یک کتاب واحد چهار تا علت برای بیرون کردن ذکر شده که خب معلوم است هر کدام یک نتیجه خاص خودش را دارد و إلا آقایان تامل نفرمودند. به هر حال من چون فعلا نمی خواهم تعلیق خاصی را مطرح بکنم فعلا فقط نظرم خواندن است، این راجع به این قسمت.

یک قسمت دیگه که در این جا دارد این که دارد که بعد که عمر این ها را بیرون کرد اولاً تا آن زمان عمر به مثلاً زن های پیغمبر و این ها بود، آن ها را که این ها را بیرون کرد بعد آمد تقسیم کرد، این در بخاری هم هست کتاب های زیادی است، در این تقسیمی که دارد دارد که فمّنهن من اختار الارض و الاموال و منهن من اختار الاوثاق کل آن که نه همان گندم بدهید، در این جا دارد، در این متنی که ایشان دارد فکانت عائشه و حفصه ممکن اختار الارض و المال، هم زمین خیبر هم مالی که بود، ظاهراً مراد از مال در این جا عبارت از همان درخت هایی که بوده، هم خود درخت ها هم زمینش را، این در این جا این جور دارد

یک روایت دیگه دارد که و من احبّ أن يُقرّ لها الذی هو لها فی الخمس، این مقداری که شما از خمس پیغمبر داشتید ما همان را بهتان از همان خمس می دهیم، این یک روایت این طور است، در یک روایت دارد که در خود بخاری هست و در مسلم هست فاختارت، این دو نفر، اختارت الاوثاق، اصلاً وثق را قبول کردند یعنی همان، در این کتاب در ارض و اموال نوشته، در صفحه ۱۸۶ یعنی این صفحه ای که اول بود دارد، و کانت عائشه و حفصه ممن اختار الوثوق، وثوق جمع وثق یعنی خود همان خرما و جو را قبول کردند و باز دارد ممن اختارت الارض، سه تا متن هم در این جهت دارند، همان قصه عائشه که آیا عائشه چی خواست، یکیش دارد که خود خرما را گرفت و جو را، یکی دارد زمین را گرفت، یکی دارد زمین و المال، الارض و المال، دو تاش در این جا آمده، در غیر این هم موجود است که ارض، زمین را قبول کرد، این یک طرف قصه، از آن طرف باز می بینیم که وقتی حضرت زهرا مراجعه می کنند قصه حضرت زهرا را هم ایشان در این کتاب دارد، ایشان دارد که از عائشه نقل می کند إن فاطمة بنت رسول الله ارسلت إلی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله مما افاء الله علی رسوله و فاطمة حينئذ تطلب صدقة النبی التي بالمدينة، خب شأن حضرت اجل است، شان

این که صدقه، و فدک و ما بقی من خمس خیر، این که حضرت زهرا باقی مانده خمس خیر، ظاهرا مراد از مابقی یک مقدار از خمس خیر را به زن های پیغمبر می دادند مثلا به فامیل رسول الله مثل عباس، یک مقدارش هم سهم خود حضرت زهرا.

فقال ابوبکر إن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لا نورث ما تركناه صدقة، یا ما تركناه صدقة، إنما ياكل آل محمد صلى الله عليهم اجمعين في هذا المال و إني لا اغير شيئا من صدقة، خیلی عجیب است، چطور می شود سهم حضرت زهرا از خمسی که در خیر داده بوده داده نمی شود اما سهم عائشه و حفصه و زن های پیغمبر، و این سهم هم معین است، سالی صد وثق به این ها داده می شده که چیزی در حدود ده تن بوده، یک چیزی بیشتر، حدود هشت تن و خرده ایش یعنی اقلش هشت تن و خرده ای خرما بوده، دو تن و خرده ای هم جو بوده، خیلی عجیب است، بعد هم من چند بار عرض کردم دیدم چون مواقع اینترنت اهل سنت اعتراض می کنند که ما نداریم إنا معاشر الانبياء لا نورث، چند بار هم در این درس گفتم این جا ایشان در این تاریخ المدینه این صفحه ۱۹۶ بود که برایتان خواندم، چند بار این متن را تکرار می کند، لا نورث ما تركناه صدقة، این را تکرار می کند، این را من چون شنیده بودم که اهل سنت اشکال می کنند اما در یک متن دیگری ایشان این جا دارد، همین ایشان دارد، ایشان در این جا دارد که بله، یک مطلبی که ایشان در این جا دارد در صفحه، از آن ور هم باز در این جا دارد غیر از لا نورث باز نقل کردند که هم از عمر هم از ابوبکر که کل مال نبی فهو صدقة، إلا ما اطعمه اهلنا، إنا لا نورث، خیلی عجیب است، هیچی از اموال ما ارث برده نمی شود مگر همانی که سهم زن های من است، این هم خیلی غریب است، یعنی برای حل این مشكله که خب شما چرا به عائشه و حفصه و بقیه زن ها می دهید؟ البته همه زن ها زنده نبودند من جمله مثلا زینب بنت جحش در آن زمان زنده نبود فوت کرده بود. غرض این است که مثلا در این جا دارد و اما خیر و فدک فامسکهما عمر و هما صدقتا النبی کانت لحقوه التي تعروه و نوائبه، اصلا خیر می گوید صدقه بوده، از آن ور می گوید خیر را تقسیم کرده، در صفحه ۲۰۸ این کتاب دارد چون من دیدم اخیرا سنی ها منکرند، مثلا این را ما نگفتیم شیعه ها گفتند، البته متونش این نیست، قبول دارم، این جا این متن را دارد لا نورث معشر الانبياء، می گفتند معاشر الانبياء ندارند. بالاخره سندش هست یا نه وارد بحث نمی شوم، لا نورث معشر الانبياء، ما تركنا صدقة، این متن الان در بخاری نیست، در بخاری لا نورث ما تركنا صدقة،

عرض کردم عده ایشان هم دیدم تازگی نوشتند که، آن وقت ببینید قصه الان چطور شد؟ از یک طرف می گویند این خیر صدقه رسول الله است، از یک طرف می گویند عمر تقسیمش کرد، من اصلا نمی فهمم این صدقة النبی را و حتی به زن های پیغمبر گفت اگر بخواهید زمین خیر را بهتان می دهیم، خب این صدقه، دقت بکنید من چی می خواهم بگویم، یکی از چیز هایی که الان غربی ها خیلی روی آن کار می کنند همین است که مثلا متون اسلامی این قدر مشوه و به هم ریخته است هیچ جورش قابل جمع کردن نیست، الان برایتان خواندم، تصریح می کند و هما صدقة النبی، باز از این جا تصریح می کند که ایشان تقسیم کرد.

پرسش: فامرهما الی نمی تواند جواب بدهند؟

آیت الله مددی: اگر صدقه باشد که نه، یعنی صدقه اش تقسیم می کند نه این که زمین را تقسیم بکند، صدقه نمی شود که از آن طرف حالا یک روایتی در این جا دارد که در صفحه ۱۸۵ است، عمر وقتی یهود را از خیر بیرون کرد ركب فی المهاجرین و الانصار با مردم رفتند آن جا که زمین را تقسیم بکنند و خرج معه جبار ابن سخ، این از خارس یعنی این تخمین، خیلی استاد در تخمین بوده، فهما قسما ارض خیر بین اهلها، حالا این خیلی عجیب است، اگر قسما خیر یزید ابن ثابت و جبار ابن سخ، علی اصل جماعة سهمان، این جماعت سهمان هر صد تا سهم یکی، ۱۸۰۰ تا، التي كانت علیها، روی همان سهمانی که بود

و كانت مما قَسَمَ یا قَسَمَ عمر من وادی القرى لعثمان ابن عفان و عبدالرحمن ابن عوف و عمر پسر ابی سلمه، این بچه بود خیلی کوچک بود شاید در آن وقت، در زمان وفات رسول الله به نظرم چهارده پانزده ساله بود

و عامر ابن ربیعة و عمرو ابن، حالا خیلی هایشان را نمی شناسیم و اشیم، اشیم در حاشیه اش نوشته هو اشیم الزبابی قتل فی حیاة النبی، این اصلا زمان عمر نبوده، وجود خارجی نداشت، خیلی عجیب است، یک لیستی داده شده افرادی که اصلا وجود ندارند برای مثل اشیم زبابی هم ایشان سهم، طبق این نوشته هایی که این جا هستند و بنی جعفر یعنی اولاد جعفر ابن ابی طالب، خیلی عجیب است، اسم امیرالمومنین نیست، اسم برادرش، فرزندان برادران جعفر، اصولا جعفر بعد از فتح خیر به مدینه رسید، جعفر در حبشه بود لذا این ها آمدند گفتند رسول الله در خیر را قرار داد برای افرادی که ولو در جنگ بودند اما برای آن ها قرار نداد، نبودن برایشان قرار داد

.....
من جمله کسانی که در صلح حدیبیه بودند و نبودند برای آن ها هم قرار داد، من جمله جعفر، جعفر اصولا بعد از جنگ خیبر وارد مدینه شد، از حبشه برگشت با چهل نفر، این ها می گویند که این چهل نفر هم پیغمبر برایشان برای این ها هم سهم، آن وقت این سهم را بعد به اولاد جعفر، عبدالله هستند که شوهر حضرت زینب است، و لابن عبدالله ابن جحش این برادر زاده زینب است، چون زینب فوت کرده و عبدالله ابن ارقم و غیره

لکل انسان حزر، الحزر قطعة من النخيل أو الابل أو غیره

حالا این را هم می گویند چیز های غریبی، یک لیستی که در این جا در تقسیم عمر داده شده حالا اضافه بر این که این ها هجده نفر نیستند، چون می گویند هجده نفر سهم بوده در این جا مثلا از ابن عباس نقل کرده، قُسِّمَتْ خَیْبَرُ عَلٰی اَلْفِ سَهْمٍ وَ خَمْسَ مِائَةٍ وَ ثَمَانِیْنِ سَهْمًا، ۱۵۸۰ تا، عرض کردیم ابن عباس اضافه بر این که در زمان خیبر پنج شش ساله بود اصلا در مدینه نبود، عرض کردیم کرارا یکی از مشکلات اهل سنت با حدیث ابن عباس همین است که این جور احادیث ابن عباس را مرسل می دانند چون قطعا حاضر نبود نه این که احتمالا، اصلا بعد از خیبر آمده، بعد از حدیبیه آمده، اصلا در حدیبیه و خیبر اصلا کلا نیامده بود، ایشان بچه بود، پنج شش سالش بود، با پدرش هم مدینه نیامده بود، و لذا این ها اسمش را، عرض کردم دو بحث هست، یکی در اصول در بحث حجیت خبر مرسل یکی هم در کتب درایة الحدیث مثل همین (مبهم ۲۵:۳۰)، در معظم کتب اصولیشان همین کتاب فخر رازی و دیگران، بحثی دارند به اسم مرسل الصحابی، در درایة الحدیث هم بحثی دارند به مرسل الصحابی، عده ای از صحابه هستند که اصولا سنشان مساعد نیست، یکیش همین عبدالله ابن عباس، مثلا این حدیث را قطعا نبوده نه این که احتمالا، در قصه حدیبیه و در قصه فتح خیبر قطعا اصلا در مدینه نبوده، مضافا به این که بچه بوده و لذا متعارفشان می گویند خیلی خب نبوده اما از یکی از صحابه نقل کرده، خب این حرف بدی نیست اما واقعا، خیلی ها هم در بحث گفتند بگردیم حالا کدام صحابه، مثلا این همه حدیث ابن عباس در کتب اصول دو تا حدیث را دارد که مثلا بهش گفتند تو شنیدی؟ گفت نه برادر من شنیده، من نشنیدم، یکی هم یکی دیگه را گفت، صد ها بلکه هزاران حدیث دارد آن وقت می گویند دو تاش را آمدند توجیه کردند و یا مثلا می گویند حالا شناسیم هر صحابه ای باشد، مشکل من همیشه این

است احتمال دارد این خبر را ایشان به عنوان یک تاریخ نقل می کند، در مدینه گفته شده، صحابی معینی نبوده یا خودش با ذوقیات خودش جمع و جور کرده برداشته این حرف را گفته، چون الان ما خواندیم که سهام خیبر ۱۸۰۰ تا بوده، ایشان می گوید ۱۵۸۰ تا بوده، ۱۵۸۰ تا، حالا ببینید خیلی عجیب است آن وقت سهامی را که می گویند پیغمبر قرار می دهند حالا برای این که کسانی که در جنگ خیر بودند به آن ها قرار نداده خنده دارش این است که حدیث به جای خودش، چهل نفر با جعفر از حبشه آمدند که اصلاً بعد از جنگ رسیدند دارد که پیغمبر به این ها داد، سهمی به این چهل نفر داد، دارد ابوهریره، این قصه ابوهریره این جاست. این قصه ابوهریره را طفیل ابن عمروی هست که این

طفیل ابن عمرو از بزرگان قبیله دوس است که مال ابوهریره است، این طفیل در مکه مسلمان می شود اما با عشیره خودش که می آیند حدود بین هشتاد تا نود نفر که یکیش هم ابوهریره است یکی از آن افراد، این ها وقتی رسیدند که خیبر تمام شده بود، این ها می گویند برای ما هم پیغمبر سهم قرار داد، خیلی عجیب است، یک سهم هم پیغمبر برای این قصه طفیل هم ۱۸۷، پیغمبر فرمود إن خیبر کانت لمن شهد الحدیة خاصة، و إن إخوانکم هولاء شهد معکم، حالا وقت تقسیم رسیدند یعنی این جماعت ابوهریره فألاً تُشْرکونهم، نمی خواهی این ها را شریک بکنی

و کان قد ادرکه بها ركبٌ من شناعة، شناعة عشیره معروفی که در یمن بود

فیهم الطفیل ابن عمرو این رئیس آن دوس بود یعنی بزرگ دوس بود که مسلمان

و فیهم ابوهریره، فقال المسلمون نعم افعل یا رسول الله قاسم فاسهمهم معهم، خیلی چیز عجیبی است یعنی انسان عجائبی را تقریباً بیشتر خیبر داده شده به کسانی که به اصطلاح نبودند.

آن وقت از آن ور دارد که یک متن دیگرش را که الان پیدا نکردم، یعنی توش هست که عمر وقتی تقسیم کرد داد به کسانی که در جنگ شرکت کردند به خصوص آن افرادی که در جنگ شرکت کرده بودند به خصوص آن افراد داد، می گویم عرض می کنم حالا از

این قسمت دیگر این مطلب بگذریم یک مسئله دیگری که هست اصلا زمین خیبر مال کی بوده، در مصادر اهل سنت دارد که زمینش مال مسلمین و رسول الله بوده، خب اگر مال مسلمین و رسول الله بوده این تقسیمش چجوری شده؟ این چجور تقسیمی بوده؟
پرسش: ولایت هست دیگه

آیت الله مددی: نه مسلمانانی که آن زمان بودند یا خصوص آن کسانی که پیغمبر برایشان سهم قرار داد
پرسش: این ها ادعا می کنند که عمر ولایت داشت

آیت الله مددی: خیلی خب می گویم این روشن نیست و بعد این جا ندارد، در این متن من ندیدم، در این کتاب صحیح بخاری دارد که وقتی که عمر خواست این یهود را بفرستد سهم خودشان را از آن یعنی به مقدار بیست هزار وثق از خرما و شعیر یعنی در حدود دو تن و نیم تا سه هزار تن به ازای پول به این ها اموال داد و این ها را فرستاد، در عباراتی بعضی ها دارد، در بعضی هایش دارد که ارض شام و بعضی هایش دارد خود شام، این ها را به شام فرستاد یعنی یهود را فرستاد به شام، اخرجهم اجلاهم إلی شام، این هم دارد لکن بیشتر عمر دارد که فاجلی عمر یهود الحجاز إلی الشام، إلی ارض الشام هم دارد که این ها را فرستاد، حتی دارد آن پول هایی را که به این داد مقداریش مثلا شتر و وسائل و حتی نوشتند طناب و امور مختلفی را برای این ها گرفت و با این ها برای شام فرستاد این افرادی که بودند، البته قبل از این که وارد بحث شام هم بشوم در یک جای این جا در این روایتی که این جا نقل کرده در یکی از این ها دارد که، در یکی از این ها، در این جا دارد که این مقداری را که می داده از خمس بوده و اعطی رسول الله از واجه الخمس، خب این بقیه خمس، آخه خمس بیست هزار تا می شود چهار هزار، این بقیه کجا بوده این هم متاسفانه روشن نیست.

آن وقت در یک روایت باز مفصل این ها را برداشته معین کرده مثلا دارد که بعد از این که عمر گفت که اختیار دارید فاخذت عائشة النخل، یک متن بود که اخذت عائشة الارض، یک متن بود که الارض و الاموال، بعد ایشان شروع می کند سهم ها را بیان کردن، فکان اول سهم خرج منها سهم زبیر که سهم زبیر کجا بوده، بعد سهم بنی بیاضه و همین جور یکی یکی سهم ها را می گوید تا می گوید ثم کان الذی یلیه سهم علی ابن ابی طالب، این جا اسم علی ابن طالب هست

مع کل رجل من هولاء الذین تخرجون سهامهم مائة رجل، این سهام را من امروز نشستم، البته ننوشتیم، با انگشتانم حساب کردم دوازده سیزده تاست، هجده تا باز نمی شود، یعنی یا آدم ذکر نمی کند یا باید درست و صحیح و واضح ذکر بکند. آن وقت یک قسمتش راجع به این است، یک جای دیگه هم اسم علی ابن ابی طالب دارد، این غیر از این که در این جا دارد که سهم علی ابن ابی طالب و علی ابن ابی طالب با ده نفر، با صد نفر حساب بوده

و اعطی علیا من ذلک سهام، این از رسول الله نقل شده

و أن رسول الله مثلاً فجعل علی مثل ما جعل علیه اموال السُّریر، سُریر از مناطق خیبر است

علی ثمانية عشر سهماً و اعطی علیا من ذلک سهماً

در روایت دیگه، این دو تا روایت فقط اسم علی ابن ابی طالب هستو از عجائب این است که این سهم را خود رسول الله قرار داده.

آیا حضرت زهرا هم مطالبه این سهم را کردند

و اعطی عباساً و این جا عَقِيل ضبط کرده، عَقِيلاً سهماً سهماً و اطعم ازواجه سهمین، اگر این درست باشد هر سهمی پنجاه وثق بوده

چون به ازواج صد وثق می دادند

پرسش: ملکیتش را می دادند یا مثلاً

آیت الله مددی: خرما را دادند، ظاهرش این است که خرما

آن وقت ظاهرش ملکیت زمین برای مسلمان ها بوده بعد عمر تقسیم کرد.

پرسش: تقسیم کرده که روی زمین کار بکنند؟

آیت الله مددی: نمی دانیم اصلاً، از آن ور می گوید عمال زیاد شدند، گفتند ما خودمان می توانیم انجام بدهیم، این معنایش این است

که، ارض خراجی بشود عمال بیابند کار بکنند، از آن ور می گوید به حسب این سهام تقسیم کرد، می گویم عرض می کنم انسان

وقتی می خواند خیلی عجیب است اصلاً گیر می کند که قصه چیست، چه لغتی در قصه خیبر وجود داشته

پرسش: ارض صلحی بوده، ولایتش بر عهده حاکم بوده

آیت الله مددی: ارض صلحی خیلی خب، این مال مسلمان ها بوده دیگه، نیست؟ باید به همانی که پیغمبر فرمود تقسیم بشود، چرا به آن ها گفته؟ یعنی باید به آنها بگوید زمین به آن ها داده می شود شما خواستید زمینتان را به خرما بفروشید، این ها گرفتند مال مسلمان ها دیگه، اصلا خیبر را خودشان نوشتند که خیبر بعضها مفتوح عنونه، بعضها صلحا، بعضی هایشان نوشتند نه خیبر کلا صلحا. حالا من یکی یکی بحث ها را تمام بکنیم چون نمی خواهیم راجع به خیبر بیش از این صحبت بکنیم. چیزی که خیلی عجیب است که حالا عمر این ها را بیرون کرد عمر نصاری نجران را هم بیرون کرد، قصه اش را خواندیم، آن ها به عثمان مراجعه کردند که آقا ما را برگردان، عثمان قبول نکرد، بعد به علی ابن ابی طالب سال ۳۷ مراجعه کردند که ما را برگردان، حضرت هم قبول نفرمودند عجیب است که عمر که یهود را بیرون می کند نمی گویند ما را برگردان.

پرسش: از این کتاب چیزی دستگیر ما نمی شود، خیبر روشن است، این لا طائلات و خزعات سر هم کرده

آیت الله مددی: خب این که جواب نشد، یعنی یک دفعه شما مثل سید مرتضی بگویید همه اخبار را کنار بریزید، اصلا نگاه نکنید

پرسش: با این کتاب ما نمی توانیم در مورد خیبر قضاوت بکنیم

آیت الله مددی: من نمی خواهم قضاوت الان بکنم، من دارم می گویم مبهم است عباراتی که خودشان، اولاً این کتاب تنها نیست، از بخاری هم نقل می کند، از مسند احمد هم نقل می کند که قبل از این هاست، فقط یک کتاب نیست، هی من در اسناد نقل می کنم، اگر می خواستم همه را بیاورم باید این جا ده بیست صفحه کتاب های اولیه، مصادر قدیم بیاورم

حالا این نکته دیگری که در این جا خیلی عجیب است که در این عبارت دارد که إلی ارض الشام، آنی که انسان شبهه پیدا می کند نکند عمر این ها را اصلاً به فلسطین فرستاده یعنی بیت المقدس فرستاده، در خود صحیح بخاری در متن کتاب نه در شروحش، حالا می گویم مشکل کار خیلی عجیب است، چون می دانید یهودی ها یکی قبل از اسلام و قبل از میلاد مسیح در حدود دو هزار و پانصد ششصد سال قبل توسط بخت النصر از بیت المقدس اخراج شدند که به بابل آمدند، بعد هم کوروش این ها را برگرداند، این را

اصطلاحا خودشان نَفر اول، نَفر با نون و فاء و راء، لو لا نفر، نَفر اول یا سَبی اول می گویند، سین و باء و یاء، بعد در سال هفتاد میلادی آنی هم امپراطور باز این ها را بیرون می کند یعنی این ها قبل از اسلام به پانصد و خرده ای سال آواره بودند، می گویند یهودی های سرگردان آواره تا همین ۱۹۴۸ میلادی، ۶۹ سال قبل با همین توطئه ای که کردند، انگلیس و آمریکا و دیگران و سازمان ملل این ها برگشتند به فلسطین و بیت المقدس، به قول ایشان سر و سامان، به نظر من هیچ وقت سر و سامان پیدا نمی کنند. ما خیال می کنیم. علی ای حال تا ۱۹۴۸ این ها برگشتند یعنی سال آینده چون ۲۰۱۷ هستیم، ۲۰۱۸ می شود هفتاد سال تمام، در سال آینده می شود هفتاد سال تمام، این ها برگشتند، من جمله از این ها، عده زیادیشان خب به اروپا رفتند، به کشور های دیگه رفتند که حالا شرح خودش را دارد که مربوط به ما نیست، عده ایشان هم نه در کشور های اسلامی حتی مثل ترکیه و ایران و این جور جاها، در اسلامی قدیم آمدند، عده ایشان هم به طور طبیعی از منطقه بیت المقدس و فلسطین نگاه بکنید حاشیه دریای سرخ پایین آمدند که به مدینه رسیدند و آخرین جایی که ما از این ها خبر داریم بین مدینه و آن قسمت هم یک قسمت بیابان است، هنوز هم هست، نمی دانم تازگی اگر ما یزرعش کردند، من که ازش رد شدم لا یزرع بود، این جا را اصطلاحا وادی القری بهش می گفتند، یک وادی است، یک دهی است که ده ده است، روستا روستاست، وادی القری، اصطلاح وادی القری این است و این جا آمدند و سه طائفه شان در مدینه آمدند، عده معتابیشان در خیبر بودند و فدک، ما دیگه بعد از فدک در جزیره العرب از این ها سراغ نداریم یعنی از فلسطین حساب بکنید که آمدند، این سهم را که هجرت کردند به این طرف، نه هجرت کردند، آواره شدند به این طرف، خب پیغمبر طائفه یهود را در مدینه بعضی هایشان کشته شدند و بعضی هایشان هم بیرون رفتند، هر سه طائفه در زمان خود پیغمبر از مدینه خارج شدند عده ایشان کشته شدند و عده ایشان هم به خیبر رفتند، عده ایشان هم وادی القری رفتند، در وادی القری، در وادی القری متفرق شدند، خیبر را هم که عمر بنا شد بیرون بکند این یک شبهه قوی است که این ها را اجلاهم الی ارض الشام چون مسلم عرض کردم عمر با یهود قطعاً ارتباط داشت و قطعاً با تفکر آن ها آشنا بود، از آن نَفر دوم یعنی از آن بیرون کردن دوم تا آن زمان نزدیک پانصد و شصت هفتاد سال گذشته بود، پانصد و شصت هفتاد سال تقریباً، آیا واقعا مثلاً طبق این تصویری که این ها داشتند این ها را باز ارجاع

داد به فلسطین و به بیت المقدس؟ مخصوصا که این ها گفتند اموال داشتیم و فلان، به اندازه دو هزار تن تا ۲۵۰۰ تن مثلا ارزش گندم، ارزش جو و خرما به این ها وسائل و شتر و این ها داد و این ها را فرستاد به فلسطین، این ارض شام مراد همین بیت المقدس است؟ یعنی همان تفکری که آن ها داشتند که به ارض موعود، می دانید که الان هم می گویند به ارض موعود برگردند، می گویم یک قسمتی است که خیلی، این هم ابهام دارد، در صحیح بخاری در متن کتاب دارد اجلاهم الی تیما، تیما هنوز هم هست، همین جایی که ابن تیمیه، ابن تیمیه مال تیماست، من هم خودم رفتم چون از راه زمینی از مدینه رفتیم تا شام، تیماه آخر حجاز است، همین عربستان، اصلا تیما را در کتب جغرافیا جز بلاد طی نوشتند، این جز جزیره العرب است، حالا چرا در بخاری آمده تیما نمی فهمم، اصلا در خود شرح صحیح بخاری هم نوشته است که برای کسی که از شام می آید اولین شهری که از جاده شام به طرف مدینه است تیما است و در معج البلدان این را جز وادی القری اصلا گرفته و نوشته که اهل تیما در سال نهم به پیغمبر نامه نوشتند و تسلیم شدند بنا شد جزیه گرفته بشود یعنی به زمینشان کار نداشته باشند، فقط سرانه بگیرند، آن وقت در کتاب معج بلدان دارد که وقتی که عمر یهود خیبر را تبعید کرد اجلاهم معهم، یهود تیما را با این ها به شام فرستاد، به خلاف آنی که در بخاری آمده، واقعا این هم یک چیز غریبی است، از آن ور گفته که پیغمبر لا یجتمع فی جزیره العرب دینان، خود تیما جز جزیره العرب است اصلا، این را هم یا غلط نوشتند یا مبهم نوشتند که عمر این ها را به کجا فرستاد؟ احتمال قوی دارد که یک جایی بوده که دیگه نیامدند به عثمان بگویند ما را برگردان به علی ابن ابی طالب، به علی ابن ابی طالب بگویند ما را برگردان، آخه آن نصاری می گفتند ما را برگردان، خواندیم دیگه، این ها را ظاهرا، حالا ارض موعود فرستادند یا چه برنامه ای بوده از این که چهار نکته برای این اجلا ذکر شده و نکات مختلف، معلوم می شود که یک طرحی بوده که این ها برگردند، حالا می گویم واقعا چون من خیلی سعی می کنم که خیلی تندی هایی که الان متعارف است نقشه های صهیونیسم و فلان، این حرف ها را ننویسم اما واقعا این قسمت تاریخ کاملا ابهام دارد، اصلا من نمی فهمم من که نفهمیدم، تیما اصلا شام نیست، این در صحیح بخاری آمده، من اول خیال کردم در شروح، دیدم نه خود صحیح بخاری دارد، تا حالا نمی دانستم، اجلاهم الی تیما و اریحا، این دو تا جا را اسم برده، بعد در شرحش هم می گوید جز منطقه بلاد طی است، خب طی

.....
که عرب است، جزیره العرب است، حاتم طائی معروف، تیما الان هم جز عربستان است، همین الان که خدمتتان هستیم یعنی از تیما که رد می شویم مسافتی می رویم به مرز می رسیم بعد به اردن می رسیم، بعد از اردن سوریه است، این مرز زمینی که من رفتم از مدینه با ماشین رفتم این جوری بوده، در خود نقشه جغرافیای قدیم هم همین طور است، نوشته اول طریق شام به مدینه، شهر تیما در این راه قرار دارد، از طریق شام به مدینه و بعد در معجم البلدان حرف عجیبی دارد، آن هم البته همین طور که ایشان اشکال فرمودند تاریخ است آن دارد فاجلاهم معهم و لما اجلی عمر یهود خیبر اجلاهم معهم الی الشام، همچنین چیزی، تازه یهود تیما را هم با این ها فرستاد به شام.

پرسش: شاید گفت این ها را باهم برداشتند بردند

آیت الله مددی: نه ظاهرش این است که این بیرون کرده. و درست هم هست، اگر بناست در جزیره العرب دو دین نباشد باید تیما را هم خالی بکند، چون جزیره العرب است خب، اگر بنا بشود به این وصیت پیغمبر عمل بکند که لا یجتمع فی جزیره العرب دینان باید قاعدتا تیما را هم خالی کرده باشد.

علی ای حال یک مقدار خواندیم، ان شا الله بقیه اش را آقایان به کتاب های دیگه نگاه بکنند، این مشکلاتی که الان در مورد خیبر وجود دارد که واقعا تحیر آور است، من الان نمی دانم چیزی بگویم چون دیگه انصافا، من فقط برای تتمه بحث و بعد به بحث خودمان برگردیم روایت از حضرت رضا درباره خیبر هست آن را هم بخوانیم چون ظاهر آن روایت این است که خیبر را ارض خراجی گرفتند چون در مصادر اهل سنت نیامده، یک توضیح هم راجع به آن روایت می دهیم که آیا خیبر ارض خراجی بوده یا نبوده

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین